

مرگ سعید

اثر طبع آقای دکتر مظاهر مصفا

در کارگاه بود به جز مرگ نیست سود
هر بود را بقا به نمود است و ای عجب
موجود نیست غیر عدم این وجود را
چنگال مرگ پنجه پیر و جوان شکست
کم خور غم زمانه و پُرشاد از آن مباش
بنگر یکی به مرگ که فرزند زندگیت
مرگ است زاده‌ی که نزاده فرو برد
نشیده‌ام حقیقت موجود جز عدم
چرخ ادب زدور چرا ماند دور چرخ
گردون به داس قهر نکشته نهال نو
دردا که پیر دور به تیغ هنرزدای
گردون به دست مرگ دگر باره گوهری
بر مرگ اوستاد نفیسی دلم بسوخت
پرکار بود و بود کم آزار و از میان
بسیار خورد سیلی حرمان از آسمان
حال هزار شاعر رفته شناخت باز
کلکش هزار قصه ناگفته بازگفت

جز نیستی چه هست درین کارگاه بود
جز مرگ هیچ نیست مر این بود را نمود
اینش چومی دهد همه را منتهای جود
بی پنجه ماند هر که قوی پنجه آزمود
عمر آخرش فناست چه کم گشت و چه فزود
فرزند شعله است بدانسان که تیره دود
در کام خویش مادر زو آمده فرود
در گوش من چه خوانی افسانه وجود
گر نیستی به کار ادب چرخ دون حسود
گل کرده گلبنان ادب را همی درود
نقش هنر ز صورت دوران ما زدود
از دست ما عزیز و گران سنگ در بود
آنسان که سوخت بر سر آتش سپند و عود
امروز رفته است و نمانده است هر چه بود
روی امیدش آمد چون آسمان کبود
کز بلخ این یک آمد و آن یک ز پنج رود
دستش هزار نکته نایافته بسود

غواص بحر شعرو ادب بودو یافت باز
خواندو نوشت عمری و عمری شنودو گفت
چندین هزار گوهر ناباب نابسود
بامرگ کس نگفت که چه گفت و چه شنود

* * *

از جان من به تربت خورشید پوش تو
کردی فدای شعر کهن بود و تار عمر
بودی و بسته بود ز هر سوی راه تو
مدحت نگفت هر کس مدح شرف نگفت
چون قطره آمدی و چو دریاشدی به قدر
دیدی کتاب هستی و ماندی به جا کتاب
ای آفتاب خفته به خاک اندرون درود
تا یافت از تو شعر کهن تازه تار و بود
تادست مرگت آخر راهی به حق گشود
انصاف راستود هر آن کس ترا ستود
آخر چو رود رقی و ماندی عزیز رود
خواندی سرود هستی و هشتی به جا سرود

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی